

هو
۱۲۱

پرش و پسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و پنجاه و نهم

پاییز ۱۳۹۲

فہرست

جزوہ صد و پنجاہ و نہم - پرسش و پاسخ باگزیدہ بی بی ازبیانات

حضرت آقای حاج دکنور علی تابندہ (محبوب علیشاہ)

صفحہ

عنوان

- خداوند چگونه بہ نیت انسان اجر می دہد؟ چطوری حرفی
کہ مؤمن می زند بر علم ما می افزایشد؟ ۷
- مغرور شدن بہ رب کریم تا چہ اندازہ ای صحیح است؟ ۱۰
- چرا تشکر از منعم و شکرگزاری مخلوق لازم است؟ در مقابل
نمک نشناسی دیگران چہ باید کرد؟ ۱۲
- تداعی معانی چیست؟ ۱۵
- چرا تمرکز ما در فکر و ذکر کم است و از عمل بہ دستورات
خستہ می شویم؟ ۱۸
- چطوری عرفان و ولایت ہمہ گیر و جہانی می شود؟ چگونه
کاری کہ بہ سمت شیطان است انجام ندهیم؟ چطور
صفات شیطانی تسلیم می شوند؟ ۲۱
- آیا بندگان مخلص کہ از شر شیطان در امان می باشند، خیلی

- ۲۸.....؟ معنی خیر و شر چیست؟
- ۳۲..... آیا ترس از مرگ صحیح است؟
اصل بر تحرّک است یا سکون؟ از کجا بفهمیم در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟ بعد از اینکه در سلوک صعودی پیدا می‌شود، نگرانی سقوط را چگونه رفع کنیم؟
- ۳۶ از بین بردن خودیّت و انانیّت به چه صورت امکان پذیر است؟ چگونه ترس از کنکور و امتحان و نگرانی از آتیه نداشته باشیم؟
- ۴۱..... سؤال شده است که مذهب بزرگان چیست؟
- ۴۷ فهرست جزوات قبل
- ۵۱.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

خداوند چگونه به نیت انسان اجر می‌دهد؟

چطوری حرفی که مؤمن می‌زند بر علم ما می‌افزاید؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

شعری می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد^۲

در قرآن آیه‌ای در همین زمینه راجع به مسلمانانی وجود دارد که تازه مسلمان شده بودند و امیدوار بودند که سرزمین‌هایی را برای اسلام فتح کنند، می‌رفتند و مردم آن سرزمین، می‌ترسیدند و تسلیم می‌شدند. خداوند می‌فرماید: هر قدمی که برای خدا برمی‌دارید خداوند آن را مأجور حساب می‌کند، مثلاً کسی می‌رود وضو بگیرد که نماز بخواند، ولی در وسط وضو از دنیا می‌رود، خداوند هم ثواب وضو را برایش در نظر می‌گیرد و هم نمازی را که قصد داشت بخواند؛ یعنی خداوند به نیت او اجر می‌دهد، ولو خود عمل را انجام نداده باشد. این را خداوند به عنوان اجر دادن فرموده است، ولی از لحاظ روانی و روان‌شناسی هم وقتی فکر کنیم، می‌بینیم خود همان اثر را در روحیه دارد. بنابراین همین که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۱۵۷۹.

تشریف می‌آورید اینجا من هم با وجودی که حرفی نمی‌توانم بزنم می‌آیم اینجا، همین دیدار مؤمنین مأجور است.

از خصوصیات مؤمنین و از آثار دیدار مؤمنین گفته‌اند و در *پند صالح* هم در خلاصه‌ی صفات مومنین^۱، به خصوص در آن آخر در آنجا می‌گوید: مؤمن از دیدن مؤمن خوشحال می‌شود. خوشحالی او موجب می‌شود که ایمان او تقویت شود. پس مؤمن که دیدار او ایمان شما را تقویت می‌کند اگر حرفی می‌زند، بر علم شما افزوده می‌شود، برای اینکه سخن او از علمی است که از ایمانش سرچشمه گرفته است. یک چشمه‌ی ایمان در دل او وجود دارد که می‌جوشد و جرعه‌ای از آن به شما می‌رسد، حالا ممکن است از هر طرفی باشد، ممکن است اینشتین باشد و مؤمن باشد و چیزهایی بگوید که به درد شما بخورد و یا یک رعیت ساده و دهاتی، که در کتاب *یادنامه‌ی صالح* نمونه‌ای از آن یاد شده است به نقل از فردی که خاطره‌ای نوشته و می‌گوید: در جلسه‌ی درس تفسیر در خدمت حضرت صالح علیشاه بودیم؛ دیدند یکی از پیرمردهای رعیت که ظاهراً سوادى هم ندارد، نشسته بود. نویسنده گفت: من در این فکر بودم که این تفسیر به چه درد او می‌خورد؟ او چه می‌داند؟ در این فکر بودم که نمی‌دانم چه مطلبی

۱. *پند صالح*، حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، صص ۱۲۱-۱۱۷.

شد که حضرت صالح علیشاه به او گفتند: در مورد این موضوع چه می‌گویی؟ او شروع کرد به شرحی که به قول من چه بسا از ابن عربی کمتر نبود، بعد اندکی که سخن گفت، فرمودند: دیگر بس است.

گاهی در خواب افرادی به زبانی صحبت می‌کنند که خودشان بلد نیستند. مثلاً کسی به زبان سریانی صحبت می‌کند، آنچه بلد است که مسأله‌ای نیست. مثلاً می‌بیند در خواب به عربی صحبت می‌کند و حال آنکه چهار کلمه عربی می‌داند. همین وضعیت در بیداری هم وجود دارد، چون خواب هم نمونه‌ای از بیداری است. این تکرار دعاها که خوانده می‌شود برای این است که خودبه‌خود در دل آدم نفوذ می‌کند؛ البته در دل مؤمن. غیر مؤمن بخواند نه؛ و بعد از چشمه‌ی دل او ظاهر می‌شود و دیگران هم بهره می‌برند.

مغرور شدن به رب کریم تا چه اندازه ای صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خداوند که ارباب ماست، اگر زیر بیرق او باشیم و به قولی او را به اربابی قبول داشته باشیم و همه چیز را همیشه از او بخواهیم خیلی از اینها رئوف تر است. در دعای کمیل آمده که خدایا اگر من را به جهنم ببری فریاد خواهم کرد و چنین و چنان خواهم گفت. ولی یک جا می گوید: منی که همیشه سرم برای سجده‌ی به تو خم شده من را همان جایی می گذاری که آنهای دیگر گردن شقی کردند؟ اینجا می بینیم عملاً خداوند جواب می دهد که نه، تو را آنجا نمی فرستم تو را یک طور دیگر بازخواست می کنم. خداوند همه را می بخشد. اما این بخشش نباید موجب غرور و اشتباه ما شود. چرا که این مورد از خود گناه بیشتر است که بگوییم: گناه برای من ضرری ندارد. آن بیشتر ضرر می زند. آیه‌ای در قرآن هست که می فرماید: مأمور سؤال در پرسش‌ها از او می پرسد: مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ^۲ چه چیزی تو را به رب کریمت مغرور کرد؟ جواب می دهد همان «رب کریم» (کریمی که پس از رب آمده) مغرور کرد. ولی به هر جهت مغرور شده است و حال آنکه ما نباید به رب‌الکریم مغرور بشویم. ولی او کار خود را می کند و ما هم کار خود را می کنیم و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱ ه. ش.

۲. سوره انفطار، آیه ۶.

وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهیم. اقتضای طبع ما تخلف است و خدا هم کار خود را که بخشش است، می‌کند، ان شاء الله.

چرا تشکر از منعم و شکرگزاری مخلوق لازم است؟
در مقابل نمک تناسی دیگران چه باید کرد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

تشکر از منعم و قدردانی از نعمتی که هر منعمی به ما می‌دهد، خیلی لازم است، حتی اگر یک حرف به ما یاد بدهد. البته نشان می‌دهد که در نظر علی عَلَيْهِ السَّلَام یاد گرفتن و یاد دادن، حرف خیلی مهمی است که یک حرف این کار را می‌کند، ولی نشان می‌دهد که شکرگزاری هم از این طرف بسیار لازم است. یعنی همانطور که شکرانه‌ی داشتن هر علمی این است که به کسی دیگر تعلیم بدهد، وظیفه‌ی متعلم هم این است که در مقابل او شکر کند: مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، کسی شکر مخلوق را نکند، شکر خالق را نکرده است. در واقع در این فرمایش حضرت این معنی نهفته است: کسی از مخلوق خداوند که به او محبتی کرده، شکر نکند، از خداوند هم شکر نکرده، به اصطلاح معمولیش نمک‌شناس است. کسی که نمک‌شناس نباشد، خداوند را هم شکر نکرده و خداوند هم قبول نکرده است.

وقتی خداوند می‌فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**^۲ می‌خواهم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۹ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

در روی زمین خلیفه قرار دهم، این خاک و گِل که موجب خلقت دست و پا و اینها می شود، اینکه نمی تواند خلیفه ی خدا باشد. چه نسبت خاک را با عالم پاک؟ پس چه کسی خلیفه بود؟ چه کسی بود که خداوند به فرشتگان گفت به او سجده کنید؟ بعد از آنکه خداوند از روح خودش در او دمید: *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ*^۱ فرشتگان هم که به خاک و گِل سجده نمی کنند. بعد از آن بود که آن نفخه ی الهی در این بشر دمیده شد و به همین دلیل هم معاذیری که شیطان برای سجده نکردن آورد، قبول نشد. اگر شیطان نمی دانست که خداوند از روح خودش در او دمیده، می گفتیم نفهمیده! ولی وقتی که می داند از روح خداوند در او هست ولی سجده نکرد، به این دلیل مطرود است. حالا به این دلیل که گفتم، ما نسبت به خداوند خیلی مدیون هستیم، اصلاً وجودمان را مدیون او هستیم، پس باید شکرگزار او باشیم. اگر به بنده ای که از روح خداوند در او دمیده شده، شکرگزاری کردیم، می توانیم به خدا هم شکرگزاری کنیم، چون این بشر بطور کلی خلیفه ی خداست. اینکه گفتند: *مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ* کسی که خلیفه ی خدا را نمی شناسد، خدا را هم نمی شناسد. متأسفانه ما به نمک شناسی خیلی اهمّیت نمی دهیم. کسی که

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

تمام عمر را به ما محبت کرده، اگر قدری جواب سلام ما را دیر دهد یا دیرتر به ما سلام کند، از او برمی‌گردیم.

حتی روان‌شناسان هم امروز نوشته‌اند کمکی که به کسی می‌کنید، محبتی که می‌کنید، بهتر است یادتان برود و هرگز به زبان نیاورید. من دیدم خیلی‌ها بر سر دیگری منت می‌گذارند که من برای تو چنین و چنان کردم یا پدر ما، مادر ما به تو خدمت کرد. با این حرف *حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ*^۱ که در قرآن چند آیه وجود دارد مبنی بر اینکه با عملی یا یک حرفی همه‌ی اعمال گذشته باطل می‌شود. مثل این آیه که *أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ*^۲ یکی از این قبیل است. ان شاء الله خداوند به ما توفیق شکرگزاری خودش و بندگانش را بدهد.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۷ / سوره آل عمران، آیه ۲۲ / سوره مائده، آیه ۵۳ / سوره اعراف، آیه ۱۴۷ و سوره توبه آیات ۱۷ و ۶۹.
 ۲. سوره توبه، آیه ۶۹.

تداعی معانی چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نکته‌ای که در روانشناسی خیلی مهم است و علم جدید روانکاوی مبتنی بر آن است، مسأله‌ی تداعی معانی است مثال عمده‌ی تداعی این است که یک نفر، دیگری را بخواند و او را صدا بزند. آن شخص هم او را صدا بزند و دو نفر همدیگر را صدا می‌کنند، این می‌شود تداعی معانی؛ یعنی دو مطلب ممکن است ظاهراً از هم جدا باشند و هیچ تناسبی با هم نداشته باشند، ولی همدیگر را می‌خوانند. این او را می‌خواند و او، این را. بسیاری از محبت‌ها که می‌کنیم و یا زیارت‌ها که می‌رویم، از تداعی معانی است، نه اینکه ارزش ندارد، و یا از روی عادت باشد یعنی خداوند به ما مرحمت کرده، ما را دارای چنین خصلتی کرده و موجب می‌شود که بفهمیم چرا می‌رویم زیارت امام رضا علیه السلام. ما می‌دانیم حضرت رضا مرحوم شده‌اند و در خاک دفن هستند و می‌دانیم که هر چه دفن شود، بعد از چند سال خاک می‌شود، و الاً اگر اینطور نبود این همه جمعیت کراهی زمین که از اوّل تا حالا بوده‌اند جا نمی‌شدند. به قول خیام:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۲ ه. ش.

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست

تا سبزه‌ی خاک ما تماشاگاه کیست

ما هم خاک می‌شویم و روی خاکمان سبزه سبز می‌شود. ما هر وقت مشهد را می‌بینیم و به زیارت می‌رویم، معنای ولایت حضرت رضا برای ما زنده می‌شود. ولایت چیزی نیست که ما به چشم ببینیم و الا اگر ولایت به چشم دیده می‌شد جلوی آن تعظیم می‌کردیم. آن را نمی‌بینیم، ولی جلوی این سنگ و خاک صاحب ولایت تعظیم می‌کنیم. آنهایی که به این موضوع توجه ندارند، می‌گویند چرا به سنگ و خاک تعظیم می‌کنید؛ چنانکه مکتبی که یکی دو قرن اخیر توسط وهابی‌ها تشکیل شده می‌پرسند چرا خاک را می‌پرستید؟ این بت پرستی است، اینها به این نکته توجه نمی‌کنند که ما این بنا را که می‌بینیم، خود به خود این معنا یادمان می‌آید. یعنی شکل این ساختمان و هر چه را در آن می‌بینیم، معنای خاصی برایمان پیدا می‌کند. مثلاً پنکه را که می‌بینیم، فکر می‌کنیم چیزی است که برای سرد کردن هوا به کار می‌رود این یک معنا، این ساختمان را هم که می‌بینیم، معنای دیگری یادمان می‌آید. این معنا، معنای دیگری را می‌خواند، تا این را دیدیم خود به خود یاد آن دیگری هم می‌افتیم. این است که به ساختمان هم احترام می‌گذاریم؛ این تداعی معانی است.

تداعی معانی جهات مختلفی دارد، مجاورت و مشابهت و تضاد دو چیز باعث می‌شود که همدیگر را بخوانند. مثلاً شما به بیدخت و گناباد رفته‌اید و چندین روز در آنجا مانده‌اید، و از جمله آب‌انبار را هم در آنجا دیده‌اید. حال اگر عکس آن آب‌انبار را ببینید، خودبه‌خود عکس مزار را هم به خاطر می‌آورید، خودبه‌خود منزل را هم به یاد می‌آورید، چون این مجاور با آنها است. در مورد مشابهت، یک نفر را می‌بینید که شبیه فلان دوست شماست، تا او را می‌بینید یاد دوستتان می‌افتید، یا در خیابان افراد ناشناس را می‌بینید که شبیه بعضی آشنایان شما هستند، یاد آنها می‌افتید، اگر صاحب آن قیافه با شما دشمن بوده او را که می‌بینید یاد دشمن می‌افتید و حتی شاید دشمنی‌ای که راجع به او دارید با این شخص تلافی کنید. بعضی را که می‌بینید خودبه‌خود خوشتان می‌آید و یا خودبه‌خود بدتان می‌آید، به این دلیل که یک نکته‌ای را در خاطر شما زنده می‌کند. جنبه‌ی دیگر تداعی معانی هم تضاد است؛ مثلاً اگر عکس شمر را به شما نشان دهند یاد امام حسین می‌کنید، در حالی که امام حسین کجا؟ شمر کجا؟ این دو، درست ضد هم هستند. مجموعه‌ی اینها را تداعی معانی می‌گویند.

چرا تمرکز ما در فکر و ذکر کم است و از عمل به دستورات خسته می‌شویم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

باید آن وظیفه‌ای که به عهده‌ی ماست به اندازه‌ای که می‌توانیم انجام دهیم، من به یک اندازه، شما به یک اندازه، خستگی هم برای بدن طبیعی است اما این وظیفه‌ی عمده‌ای که به گردن داریم و تعهد کرده‌ایم، یعنی وظیفه را به ما دادند و ما هم گرفتیم (که آن هم وظیفه‌ی عمل به دستورات است) آن را باید انجام دهیم به این معنی که ذکر و فکری که فرمودند برای این است که اولاً همیشه به یاد خدا باشیم و یادمان باشد که «ما ز بالاییم و بالا می‌رویم» البته هنوز به بالا نرفته‌ایم، ولی بالاخره به بالا می‌رویم.

ذکر یعنی یادآوری و بعد هم بتوانیم تمرکز فکر پیدا کنیم، هم خود ذکر را باید با تمرکز فکر انجام داد و هم ذکر برای این است که تمرکز فکر پیدا کنیم؛ بنابراین به هر اندازه که خدا قسمت کرد و توانستیم حواس خود را جمع کنیم و با تمرکز فکر، ذکر خود را بگوییم، باید خوشحال باشیم، ولی درصدد پیشرفت باشیم.

این مسائل معنوی (به اصطلاح ذکر و فکر و تمرکز فکری و غیره) حد ندارد که بگوییم دیگر الان تمرکز پیدا کرده‌ایم، نه، باز

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۸۶ ه. ش.

هم باید تلاش بیشتر کرد، توقف در آن غلط است، باید راه برویم و بیشتر جلو برویم این است که اگر می‌گویید تمرکز ما کم است، همان مقدار هم که هست در مسیر است، وظیفه داریم در این مسیر کوشش کنیم تا بیشتر شود، حالا شد یا نشد آن دیگر زیاد به کوشش ما بستگی ندارد:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

چیزی که بیشتر موجب حواس پرتی ما می‌شود، مسائل زندگی و مادی است، به خصوص این مسأله برای خانم‌ها بیشتر است و چون بیشتر بار مسئولیت داخل خانواده از قبیل تربیت فرزندان و تحمّل ناراحتی‌های خانوادگی و ایجاد آرامش در خانواده بر عهده‌ی آنهاست، لذا به همان اندازه که کوشش می‌کنند، عبادت محسوب می‌شود.

همچنین مشکلات مالی و مادی زندگی را یک نفر به تنهایی نمی‌تواند حل کند، زیرا این مشکلات به یک عامل بستگی ندارد که مثلاً بگویند فلان کار را بکن درست می‌شود، بلکه به اجتماع هم بستگی دارد، وقتی جامعه به گونه‌ای است که گرفتاری‌های مادی و دنیایی فکر را مغشوش می‌کند، یک نفر نمی‌تواند مؤثر باشد و کلاً این مشکلات را رفع کند، اگر چه پیغمبر یا امام باشد. پس، برای

اینکه آن تمرکز فکر برای ما ایجاد شود، باید یک مقداری با زندگی بسازیم تا خداوند راه صحیح را به ما نشان دهد. ان شاء الله.

چطور می‌عرفان و ولایت همه‌گیر و جهانی می‌شود؟ چگونه کاری که به سمت شیطان است انجام ندهیم؟ چطور صفات شیطانی تسلیم می‌شوند؟
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند این موجود ماده را آفریده بود، ماوراء ماده را هم که فرشته و شیطان باشند، آفریده بود؛ مخلوط اینها که چیز جدیدی بود، انسان شد، به قول مولوی:

آدمی‌زاده طرفه معجونى است

کز فرشته سرشته وز حیوان

در صف فرشتگان طغیانی ایجاد شد و عده‌ای از فرشتگان به نیت خود ادامه دادند و عبادت خود و هر چه خداوند گفت کردند. آنها اطاعت و سجده کردند، اما شیطان سجده نکرد. شیطان مظهر چون و چرایی است. اینهایی که شیطان پرست هستند، از این حرف‌ها سوءاستفاده کرده و می‌گویند شیطان مظهر عقل و استدلال است که گفت: من از او بهتر هستم، چرا سجده‌ی او کنم؟ خداوند به او غضب کرد و غضبش بر او ظاهر شد و الا اگر رحمت او ظاهر شده بود، یک خرده او را سر عقل می‌آورد، ولی غضب او بود و گفت: اینجا، یعنی عالم ملکوت، جای اینکه من از تو بهترم یا نه نیست؛ این است که صف او را از آنهاى دیگر جدا

کرد؛ از اینجا بین شیطان و شیطنت با انسان جنگ و جدالی ایجاد شد، شیطان با ماده کاری نداشت؛ ماده در صف خود بود و شیطان هم در صف فرشتگان، با هم کاری نداشتند، او یک مخلوق بود این هم یک مخلوق و با هم تعارضی نداشتند؛ ولی از وقتی که خدا از فرشته و از ماده، آن معجون را درست کرد، آن وقت فرشته‌ها دو صف شدند که شیطان با انسان تعارض پیدا کرد و خداوند هر دو گروه (انسان و شیطان) را به زمین فرستاد. البته آن وقت زمین موجود زنده نداشت، می‌گویند: فرشتگان همه در اینجا بودند و خداوند آنها را جای دیگری فرستاد و زمین را برای انسان‌ها خالی کرد و گفت: بر این زمین تو را خلیفه قرار دادم و بر سایر جاها، نفرمود؛ ممکن است بعد خلیفه قرار داده باشد؛ آن وقتی که بشر را بیرون کرد، شیطان را هم با او فرستاد. تا اینجا این داستان‌ها را ما به اعتبار اینکه قرآن گفته، قبول می‌کنیم. برای بعد از این هم خیلی مطالب گفته است.

خداوند شیطان را تا روز قیامت مهلت داده، بنابراین شیطان از جان ما دست برنمی‌دارد، ولی شیطان که از وجود ما دست برنمی‌دارد، ما می‌توانیم از او دست برداریم؛ یعنی کاری که به سمت شیطان است انجام ندهیم، بنابراین مسأله‌ی عرفان و ولایت که می‌گوییم جهانی است، جهانی هست منتها در روزگاری

که دیگر ماده تدریجاً محکوم به از بین رفتن باشد و همه به عالم ماوراء ماده برگردد که در آنجا یک گروهی اینطور شود و یک گروه آنطور؛ منتها فرض کنید الان که زمستان است شما می‌گویید: همه جای ایران یخبندان و سرد شده، ممکن است یک نقطه‌ی کوچکی در وسط کویر باشد که خیلی گرم هم باشد، شما یا نمی‌دانید یا اگر بدانید آن قدر کوچک است که توجه نمی‌کنید. وقتی هم ما می‌گوییم عرفان همه‌گیر و همه‌جایی می‌شود به این معناست که ممکن است عده‌ای باشند که همیشه مخالف عرفان باشند، آنها همان شیطان هستند، خداوند شیطان را که از زمین بیرون نکرده، بلکه او را با آدم به زمین فرستاده، پس این شیطان‌ها در اینجا هستند و شیطان هست و کار خود را می‌کند، چرا ما مأمور او و از لشکریان او باشیم؟ بحث ما این است که غصه‌ی شیطان را نخورید برای اینکه او به اندازه‌ی کافی همیشه لشکر دارد؛ اگر یک لشکر از لشکریان او خواست بیاید بیرون و جزء مخالفان ولایت قرار بگیرد، خداوند به او مجال و مهلت می‌دهد ولی همان وقت عده‌ای دیگر جزء لشکر شیطان می‌شوند؛ این است که می‌گوییم خدایا ما را از شرّ شیطان حفظ کن، نه اینکه خدایا شیطان را از بین ببر. آخر بعضی می‌گویند: خدایا شیطان را از بین ببر، نه. آن شیطانی که پیغمبر می‌گوید: شیطانی اسلم علی یدی؛

شیطان من به دست من تسلیم شد. مگر هر کسی یک شیطان دارد؟ اگر شیطان، شیطان است پس چطور تسلیم شده؟ شیطان اگر آن ایام اولیه هر وقت به خدا می‌گفت: نفهمیدم، هر شیطانی می‌گفت، خدا قبول می‌کرد. آن شیطان بزرگ که به اصطلاح در رأس همه‌ی شیاطین است اسم او ابلیس است، این‌های دیگر شیطان‌های فراوانی تابع او هستند، در رباعی مشهوری دنیا را به وجودی که جسمی و روحی و دستی و پایی دارد تشبیه می‌کند و شاعر می‌گوید:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضاء

توحید همین است و دگرها همه فن

«اصناف ملائکه قوای این تن» قوایی که در بدن انسان هست از اصناف ملائکه است و خداوند این قوا از اصناف ملائکه را با آن ماده مخلوط کرد. ما نمی‌گوییم که خدا مثل ما آدم‌ها دست توی کیسه کرد و این قوا را برداشت نه، ولی خداوند عالمانه قوایی را برداشت و در این خمیره گذاشت، مهربانی گذاشت، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، رحمانیت گذاشت، حتی خلایق گذاشت. خلایق این است که ما انسان‌ها تولید مثل می‌کنیم و مثل خود،

فرزند به دنیا می‌آوریم؛ حسد گذاشت، همه‌ی اینها را در هر بشری گذاشت، خمیره‌ی انبیاء و اولیاء هم که جداگانه نیست، از همین خمیره است، یعنی همه‌ی این صفات در آنها هم هست. ممکن است یکی به سمت این خصلت برود و دیگری به سمت آن خصلت یا عوض کند، که تمام اعمال ما را به همین حساب می‌شود، بررسی کرد. مثلاً این داستان را شنیده‌اید که پیغمبر به علی که کوچک بود و زیر دست پیغمبر بزرگ شد و علی مثل فرزند پیغمبر بود فرمود: بیا شهادتین بگو، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. علی فرمود: چشم اجازه بدهید بروم از پدرم بپرسم. پیغمبر فرمود: باشد. انگیزه‌ی اینکه پیغمبر این حرف را زد، وظیفه‌ای بود که خدا به او محوّل کرده بود و علی که این حرف را زد انگیزه‌ی او این بود که احترام پدر را باید نگه داشت. بعد رفت دم در و برگشت و گفت: شهادتین را می‌گویم. پیغمبر پرسید: پس چرا دنبال پدر نرفتی؟ گفت: من فکر کردم و دیدم آن روزی که خدا من را ساخت، از پدر من اجازه نگرفت، حالا هم که من می‌خواهم بگویم خدایی هست، چرا از پدرم اجازه بگیرم. مقایسه کرد بین این وظیفه و آن وظیفه، پس وظایف هم ممکن است تسلیم شوند؛ یعنی وظیفه‌ی احترام به پدر در اینجا تسلیم شد. احترام به پدر خوب است ولی اگر در مقابل امر خداوند باشد، بد است که در قرآن

هم احترام پدر و مادر خیلی توصیه شده، اما می‌گوید: مبادا به شرک تو را وادار کند. بنابراین اگر به آن شکل باشد، آن شیطان است ولی غیر از آن باشد فرشته است. وقتی علی می‌رفت که از پدر اجازه بگیرد، آن احترام به پدر و مادر به صورت شیطان بود؛ یعنی می‌گفت: پدر و مادر از خدا بالاتر هستند. بعد که دم در رفت، این شیطان تسلیم او شد. گفت: نه، پدر و مادر بالاتر از خدا نیستند و برگشت.

رقابت را که خیلی مثال هم زده‌ام یک خصلت است و هر کسی دلش می‌خواهد در هر رشته‌ای که هست، ترقی کند و از اینکه پیشرفت قوم و خویش و رفیق خود را می‌بیند در او اثر می‌کند؛ این اثر حالا ممکن است به این صورت باشد که بخواهد آنها را پایین بکشد، می‌گوید: این چه وضعی است؟ او که هیچی نداشت به همه‌ی این مقامات رسیده و من نرسیدم. او را خراب کند. دیگری همین وضع را می‌بیند، ناراحت هم می‌شود منتها می‌گوید: چرا من زحمت نکشم؟ ببینم او چه کار کرده که آن قدر بالا رفت، من هم بکنم. این خصلت را می‌بینید که به دو صورت است؛ یکی فرشته‌ای است که به امر خدا تسلیم می‌شود و انسانیت را سجده می‌کند و امر خدا را اطاعت می‌کند و دیگری فرشته‌ای است که غرور، او را بر می‌دارد و طغیان می‌کند، آن صفت اولی خوب است

که کسی نتیجه بگیرد و فعالیتش زیاد شود؛ پیغمبر می فرماید: تمام صفاتی که به این صورت نزد من هست تسلیم شده اند، یعنی به اختیار من در آمده اند. اینها به اصطلاح شیاطین کوچک هستند که در هر انسانی وجود دارد.

بنابراین در عمومی شدن عرفان و ولایت و جهانی شدن آن تردیدی نیست، چون همه ی افراد انسان مخلوط از فرشته و شیطان هستند و این امر مانع فعالیت ما نمی شود، ما باید فعالیت کنیم برای خود که در این مورد اگر فعالیت کنیم، دارای صفات خوب می شویم و هر کسی هم که این کار را بکند؛ نتیجه ی کارش این می شود که همه خوب خواهند بود. ان شاء الله.

آیا بندگان مخلص که از شر شیطان در امان می‌باشند، خیلی کم هستند؟

معنی خیر و شریعت؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مقایسه‌ی تخلف و تمرّد شیطان و حضرت آدم بارها گفته‌ام. البته خداوند آدم و خلقت آدم را در واقع وسیله‌ی امتحان کرد مثل ورقه‌ی امتحانی که می‌دهند و تستی است. شیطان ورقه‌ی تست خود را غلط زد. فرشته‌های دیگر درست زدند. خدا به فرشته‌ها گفت: شما باشید، ولی به شیطان گفت تو برو بیرون رفوزه شدی. بعد آن را چند میخه کرد، وقتی گفت که چرا سجده نکرده‌ای؟ گفت: من از او بهتر هستم. یعنی برای خود بزرگی قائل شد و گفت بزرگتر هستم از کس دیگری که خدا آفریده است. خدا گفت: اینجا جای اینکه تکبر کنی نیست. کبر از جانب ما گناه است چون بزرگ نیستیم. به قول آن نویسنده‌ی فرانسوی ضعف و عظمت انسان همین بس که انسانی به عظمت سیاسی کرامول، که همه کار می‌کند، همین انسان از سنگ کلیه مرد؛ یعنی چیزی به اندازه‌ی ارزن یا نخود او را کشت. این ضعف انسان و این هم عظمت انسان. ولی اینها هیچکدام متعلق به خود او نیست. خدا گفت: ضعیف باش، ضعیف شد. گفت: خوب شو، خوب شد.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۴ ه. ش.

بنابراین انسان نباید تکبر داشته باشد برای اینکه بزرگی ندارد که بزرگی نشان دهد ولی یکی از صفات خود خداوند تکبر است. خداوند متکبر است چون کبیری بالاتر از او نیست ولی به شیطان می‌گوید: حق نداری کبر داشته باشی. خداوند متکبر است برای اینکه ما بفهمیم که بزرگ است و الا به که می‌خواهد تکبر کند؟

بعد از اینکه تکبر موجب شد که شیطان بیرون برود، یک بلای دیگر هم سر او آمد و آن حسادت بود. ببینید یک صفت بد و یک انحراف ممکن است چندین انحراف دیگر را بیاورد. وقتی گفتند: برو بیرون، گفت: می‌روم اما به من تا روز قیامت مهلت بده. خداوند قبول کرد و شیطان گفت همین بنده‌ای را که تو آنقدر به او پرو بال می‌خواهی بدهی و هنوز در واقع خلقت کامل ندارد، من گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلص تو را. *إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ*^۱ در واقع شیطان می‌گوید یک سهم کوچکی برای خود تو می‌گذارم، مابقی همه برای من است. این عیب سوّم است؛ عیب اوّل تکبر، به دنبال آن حسادت و سوّمی یعنی اینکه خداوند از من ضعیف‌تر است و من قدرت دارم. بعضی این در امان بودن را برای کسانی می‌دانند که معصوم هستند و اصلاً گناه ندارند و حال آنکه چنین نیست، کسانی که گناه می‌کنند و توبه می‌کنند و پاک می‌شوند و

خدا آنها را می‌بخشد اینها هم عِبَادَكَ الْمُخْلِصُونَ می‌شوند، که اینها خیلی کم نیستند، زیادند، نگران نباشید. خداوند خیر آفریده است. از قدیم فلاسفه می‌گفتند که از خیر جز خیر زاییده نمی‌شود. پس خداوند که خیر مطلق است از او جز خوبی و خیر زاییده نمی‌شود.

پس این همه شرّ چیست؟ خدایا تو خود شیطان را آفریده‌ای! به آهو می‌گویی بدو، به سگ می‌گویی بگیرش، نمی‌شود بگویی هر دو سر جای خود بایستند، این راحت باشد او هم همینطور ولی خداوند شیطان را هم آفرید، شیطان ممتحن بزرگی است. حتّی در مورد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام صریحاً در انجیل آمده که بعد از اینکه چله‌ای در بالای کوه گرفت، خداوند ممتحن بزرگ یعنی شیطان را برای او فرستاد و عیسی تست‌ها را درست زد و از امتحان سربلند بیرون آمد و به ممتحن گفت: حالا دیگر من از تو هم بالاتر هستم. همین ممتحن را برای حضرت ابراهیم هم چندین بار فرستاد که هفت بار رمی جمره اشاره به آن دارد.

به هر جهت بحث خیر و شرّ پیش می‌آید پرسش این است که خیر و شرّ چیست؟ ما، ما را شرّ می‌گوییم، ما هم ما را شرّ می‌گوید. کدام راست می‌گوییم؟ باید بگوییم هر دو ولی بستگی به این دارد که اول بفهمیم معنی خیر و شرّ چیست؟ اگر مبنای خیر و شرّ را مصلحت خود بگیریم یک معنا دارد. خداوند ما را آفریده

و البتّه بر سایر موجودات برتری داده حیوانات، آسمان، زمین و اینها را زیر نظر ما در آورده است. آیا این یعنی دیگر خود او کنار رفت؟ همه کاره ما هستیم؟ شاعر به درستی می گوید: اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها.

اگر هم گاهگاهی در یک زمانی مثل زمان نوح همه نفهمی کردند، خدا گفت: همه را بر می دارم. آنها از همان کسانی بودند که خدا درباره شان گفته: *سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ*^۱ برای شما مسخر کردم پس اینکه ما الان قدرت داریم، همین قدرت را خداوند داده و هر لحظه ممکن است آن را عوض کند و برگرداند. ما منتها عادت داریم همه چیز را بر مقیاس خود بگیریم. می گوییم: مار شرّ است چون برای ما اسباب زحمت است. می گوییم: گوسفند و گاو خیر است چون به ما شیر می دهد. ولی علف می گوید: این گوسفند و گاو اسباب زحمت هستند می آیند من را می خورند و از بین می برند و می گوید خدایا چرا گوسفند را آفریده ای؟ ولی ما می گوییم گوسفند خیر است. پس یک ملاک دیگری باید باشد البتّه اینکه آیا از این تعبیر خیر و شرّ در اخلاق مردم چطور بهره گیری می شود و چطور استدلال می شود بحث مفصل تری است که یک وقت دیگر ان شاء الله اگر نفس مجال بدهد ادامه می دهیم.

آیت‌رس از مرگ صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بشر فکر می‌کند که بعد از مرگ حیثیت و هویت خود را از دست می‌دهد و فانی می‌شود ولی اگر این مسأله را با فکر خود حل کند، دیگر از اینکه چه می‌شود، نمی‌ترسد. این مورد هنگامی است که فکر کند بعد از مرگ وجود خواهد داشت یا نه؟ اگر فرض کند که وجود خواهد داشت، ترس از فانی شدن و از بین رفتن کم می‌شود. در این بین، نقش بعضی‌ها این است که دیگران را فقط از مرگ بترسانند. حتی برخی سخنرانی‌ها را شنیده‌ام که سخنران مثل اینکه خود مأمور عذاب است. می‌گوید: بترسید! می‌گیرند و چنین و چنان می‌کنند. چنان با قاطعیت می‌گوید که آنکه پایین نشسته فکر می‌کند این آقا الان که از تریبون بیاید، مچ من را می‌گیرد و در آتش می‌اندازد. البته باید از اعمال خود بترسیم ولی کسی که آن خدای غفّار را دارد نباید فقط از خدای ذوانتقام حرف بزند. خدا که می‌گوید انتقام می‌گیرد، نه اینکه او با ما بد است و بگوید: شما با من دشمنی دارید و من هم انتقام می‌گیرم. این صحیح نیست. دو نفر باید هم‌رزم باشند که یکی از دیگری انتقام بگیرد، خیر! اینگونه نیست که یکی همه‌ی اختیارات را داشته باشد و دیگری به مفت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۴ ه. ش.

نیرزد، باید هم‌مرزم باشند. خود او فرموده است: آن اثری که بعد از خطا برای شما می‌ماند، آن انتقام من است. بطور مثال اگر خربزه و عسل بخورید خیلی سنگین دل درد می‌گیرید. به همین نحو ممکن است بعضی مشکلات هم برای شما پیش آید، آن دل درد انتقام الهی است. منتها انتقام مورد به این کوچکی، همین است. آنهایی که از انتقام الهی و غضب الهی نام می‌برند باید همیشه بیانشان توأم با مرحمت الهی باشد. از مغفرت الهی هم بگویند چرا که اگر همیشه از غضب الهی بترسانند، ممکن است یک بار خیال کند و بگوید: من که دیگر رفتم و جهنمی هستم حالا که رفتم با سرعت بروم!

اینکه می‌گوییم مرگ چیز تازه‌ای نیست، به این علت است که مثلاً اگر گرسنه شوید غذا می‌خورید، تشنه می‌شوید، آب می‌خورید و بعد تشنگی شما رفع می‌شود، مرگ هم همین‌طور است امانتی که خدا داده، خود او هم پس می‌گیرد و اما اینکه بعد چه می‌شود؟ آنجا نگرانی دارد ولی خود مرگ نگرانی ندارد. آنجا گفته که ما نباید از مرگ بترسیم. بلکه از اعمال خود و از بعد از مرگ باید بترسیم. خیلی‌ها که نمی‌خواهند بمیرند از همان بعد از مرگ می‌ترسند و الا خود مرگ ترسی ندارد.

مرگ هم چیزی معمولی مثل آب خوردن است. در عمل جراحی به خصوص در مصدومین جنگی و شیمیایی دیده‌اید که بعضی قسمت‌ها را که بارها صدمه دیده است، اول جراحی می‌کنند و اگر بهبود نیابد، آن را قطع کرده و دور می‌اندازند. البته الان کمتر این کار را می‌کنند. چه بسا یک قطعه بدن که در جراحی قطع و دور انداخته شده، مثلاً سگ بخورد. حال آیا شما برای غذای سگ غصه می‌خورید؟ جراحی را ادامه می‌دهند کلیه هم صدمه دیده و نصف کلیه را می‌برند، بعد پا را قطع می‌کنند، آن اعضای قطع شده که آنجا انبار شده درد دارد؟ نه! اگر دردی باشد، شما درد می‌کشید. اگر آن فرد کسی از قوم و خویش شما باشد و علاقه‌مند به او باشید، شما ناراحت می‌شوید و درد می‌کشید. خود او که بی‌هوش است و نمی‌فهمد، بعد از مدتی که غصه‌ی شما به جای خود باقی است، او هم که به هوش بیاید، ناراحت می‌شود ولی به آن عضو کاری دارد؟ نه! اگر مثلاً آن پایی را که قطع کرده‌اند و به گوشه‌ای افتاده، موریانه یا سگ بخورد ناراحت می‌شود؟ نه! اصلاً نمی‌فهمد. روح هم که از این عالم رفت، بدن همینطور است. نگرانی ندارد، بنابراین ترس از مرگ منطقاً غلط است. از خود و

اعمال خود باید بترسیم. البتّه این برای کسانی که مذهبی هستند خیلی روشن است. برای افراد دیگر باید مفصّل تر گفت. چون اینجا که جمع هستیم، اینگونه افراد قاعدتاً نیستند و همه مذهبی هستیم، همین قدر بس است.

اصل بر تحرک است یا سکون؟ از کجا بفهمیم در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟
 بعد از اینکه در سلوک صعودی پیدامی شود، نگرانی سقوط را چگونه رفع کنیم؟^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

هر عاملی که تحرک (چه تحرک فکری، معنوی و چه تحرک جسمی) ایجاد کند، نوعی تحرک به حساب می‌آید و آن ایامی که انسان سکون و آرامش را دوست دارد نه تحرک، آن وقتی است که از تحرک خسته شده و بدین وسیله می‌خواهد ساکن شود. این موضوع در فیزیک و نیز در مسائل فلسفی سؤال شده که اصل وجود جهان بر تحرک است یا بر سکون؟ فیزیک‌دان‌ها اکثرشان می‌گویند هر جسمی ساکن است، مگر اینکه نیرویی آن را به تحرک وادار کند و تا آن نیرو باشد، تحرک هست. برخی می‌گویند خود همین جسمی که ما می‌گوییم ساکن است، در درون خودش تحرک دارد؛ یعنی اتم‌هایش هسته دارد و دارای الکترون است که همیشه در حرکت هستند. به این صورت جسم ساکن است، ولی اتم‌های داخلش همه حرکت می‌کنند.

این دوگانگی در معنویت هم وجود دارد که اصل آن بر تحرک است یا سکون؟ به نظر می‌رسد انسان‌ها عوالم و منطق

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

خاصی دارند که هم از منطق حیوانات و هم از منطق طبیعت و نیز مواد طبیعت اثر برده‌اند.

خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۱، ما انسان را در ناراحتی ایجاد کردیم. این به آن معنی نیست که خدا ناراحت بود و در ناراحتی ایجاد کرد، خیر! ما مسلمین می‌گوییم آن حالتی که برای این مولود می‌ماند، ناراحتی است. ناراحتی‌اش هم این است که آن نوزاد دائم نیاز دارد. تا به دنیا نیامده بود خودش هیچ نیازی نداشت؛ نه لازم داشت نفس بکشد، نه غذا بخورد، نه آب بخورد، نه دفع کند، بلکه همه‌ی این چیزها به گردن مادرش بود. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ.

در ادامه، خداوند می‌فرماید: وقتی که بزرگ‌تر شد، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۲، راه را به او نشان دادیم یعنی حرکت دارد. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانَ، می‌گوید انسان؛ منظور، نوع بشر را می‌گوید، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا^۳ فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان، با زحمت رو به خداوندت می‌روی و به او می‌رسی. پس در ما اصل، حرکت است.

بسیاری می‌پرسند که مثلاً از کجا بفهمیم در چه مرحله‌ای از

۱. سوره بلد، آیه ۴.

۲. سوره انسان، آیه ۳.

۳. سوره انشقاق، آیه ۶.

سلوک هستیم؟ در پاسخ می‌گوییم: اولاً لازم نیست بدانید و نباید هم بدانید، ثانیاً مراحل سلوک به قدری زیاد است که بعضی‌ها تا هزار مرحله و مقام گفته‌اند. در هر لحظه ما از یک منزل سلوک عبور می‌کنیم. فقط نگاه کنید و مطمئن شوید بر اینکه حرکت دارید. اگر حرکت داشته باشید این حرکت مسلماً رو به جلو می‌باشد. چون قانون الهی بر این است که همه‌ی مخلوقات را که آفریده باید تکامل پیدا کنند. حرکت رو به سمت تکامل است.

ورزش زمستانی متداول امروزه اسکی است. اصولاً در هر ورزشی انسان تحرک دارد. در این ورزش زمستانی یکی در پایین تپه است و با زحمت بالای تپه می‌رود، زحمت می‌کشد و از آنجا خودش را رها می‌کند که بی‌زحمت پایین بیاید. او که در پایین تپه بود، چرا حرکت کرد تا به سمت بالا برود و بعد پایین بیاید؟ خود حرکتی را که خداوند فرموده، آن حرکت سلوک است؛ حال چه از طرف ما این حرکت رو به پایین باشد و چه رو به بالا. از نظر خداوند این حرکت رو به بالاست. این قاعده‌ی حرکت در بازی به اصطلاح اسکی را، ما در بسیاری جوامع و عوالم می‌بینیم.

در این مورد تاریخ بسیار گویاست، به خصوص که تاریخ اسلام خیلی تغییرات و زیر و بم‌ها داشته یعنی حرکت داشته است. خداوند آن مردم متفرق و کم‌ارزش را (از نظر ما کم ارزش، والا در

نظر خداوند همه‌ی مخلوقاتش ارزش دارند) دور هم جمع می‌کند، و آن‌ها را به اوج می‌رساند؛ که البته این امر را در صورت ظاهر، یک انسان انجام داده است. در واقع خداوند از طریق محمد ﷺ این کار را کرد و بعد هم آن‌ها را رها کرد؛ البته صورت ظاهر این است که رهایشان کرد. اهل سنت می‌گویند: پیغمبر آمد، امر الهی را برای ما اجرا کرد، ما را متحد کرد و پس از تمام شدن کارش خداوند او را به درگاه خود برد. پس از آن دیگر خدا با ما کاری ندارد، با حضرت محمد ﷺ هم کاری ندارد و گفت: این شما و این هم دین اسلام تان. البته ما می‌گوییم همه‌ی دین اسلام همان جمع کردن و تشکل نبود، بلکه معنویتی هم وجود داشت که به خاطرش خداوند افراد معناداری آفرید. چه بسا عده‌ی خیلی بر اسلام واقعی ماندند، چنانچه از ائمه‌ی اطهار نقل است که بعد از پیغمبر، به اختلاف راویان سه نفر، پنج نفر و تا هفده نفر گفته شده که بر اسلام واقعی ماندند و سایرین همه مرتد شدند؛ البته مرتد ظاهری نبودند، کما اینکه صف‌های طولانی نماز و مساجد و آن فتوحات همه برقرار بود و البته نه ابن ملجم، بلکه پدرش، پیغمبر و آن فداکاری‌های مؤمنین در راه پیغمبر را مشاهده کرد و دید که در جنگ احد بعد از آنکه ظاهراً مسلمانان شکست خوردند، فقط دو نفر در اطراف پیغمبر ماندند، که یکی کشته شد و تنها علی ماند و

علی در نهایت شهامت و فداکاری کار کرد که جان پیامبر در امان بماند. همان ابن ملجم که آوازه‌ی علی را از پدرش شنیده بود، این علی را می‌کشد. این تَنْزِلِ عجیب در جامعه است که بعد از آن صعود و بالا رفتن، یک مرتبه سقوط می‌کنند.

حال در خودمان هم متأسفانه این مسأله وجود دارد که وقتی صعودی پیدا می‌شود، از اینکه خدای نکرده سقوطی دنباله‌اش باشد، می‌ترسیم؛ ولی تا زمانی که ما با هم یکی باشیم و به آن عُرْوَةَ الْوُثْقَى^۱ دست یابیم، در عُرْوَةَ الْوُثْقَى انفصام نیست؛ لِأَنْفِصَامَ لَهَا. منتها نه اینکه خودمان چاقو را برداریم، انفصام را بسابانیم و بگوییم انفصام نیست.

بنابراین به هیچ وجه از این سقوط نباید نگران باشیم، مگر اینکه به خودمان نگاه کنیم و از خودمان نگران شویم. به هر اندازه که ایمان مان را محکم کنیم، از آن نگرانی کاسته می‌شود. برای اینکه درباره‌ی مؤمنون می‌فرماید: فَلَاحْوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲؛ ان شاء الله.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۳۸ / سوره مائده، آیه ۶۹ / سوره انعام، آیه ۴۸ و....

از بین بردن خودیت و انانیت به چه صورت امکان پذیر است؟
چگونه ترس از گنگنور و امتحان و نگرانی از آتیه نداشته باشیم؟^۱
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خودخواهی در همه‌ی بشرها هست و باید هم در حدّ اعتدال باشد، اینکه در عرفان می‌گویند خود را فراموش کن، یعنی انانیت خود را فراموش کن، غذا اگر می‌خوری از یاد نبر که بگویی این غذا را که من می‌خورم و لذت می‌برم خداوند مقرر کرده، همه‌ی این کارها را خداوند مقرر کرده، اگر در جایی از زندگی لذتی بردی خداوند مقرر کرده، اگر زجری هم کشیدی، خداوند مقرر کرده، خوددیتی برای خود قائل نباش. نه اینکه خود را از بین ببری نه، این «خود» هست و نمی‌شود او را از بین برد، از بین بردن آن گناه دارد و اصلاً جرم است، باید باشیم تا خود او طبق روال طبیعت از بین برود، این است که در عرفان که گفته‌اند خوددیت را از بین می‌برند، اینطوری است، همین قدر که بخواهیم و تصمیم داشته باشیم که آنچه را که از امر خدا به ما محوّل است انجام دهیم، این قدم اوّل است و خیلی خوب است، بعد دیگر توفیق آن را خود خداوند باید بدهد که بتوانیم انجام دهیم، نگرانی و ترس از اینکه نتوانیم انجام دهیم بیجا و بی‌معنی است.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۱ ه. ش.

خیلی از این نگرانی‌ها مثل ترس از کنکور و ترس از اینکه در امتحان قبول نشوم و ترس‌های مانند این و نگرانی از آتیه معنی ندارد، وقتی درباره‌ی صفات مومنین می‌فرماید: لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ^۱ یعنی خوفی ندارند، کار خود را می‌کنند و اندوهی به دل ندارند، اگر بخواهند امتحان بدهند، می‌روند و امتحان می‌دهند و بعد هم که نشد، نشد و می‌گویند ما کار خودمان را کرده‌ایم. آن وقت‌ها که جوان بودم، چند تصنیف بود که از مطلب آنها خوشم آمده بود، یکی این تصنیف بود که «خدایا حالا دیگه نوبت توست»، آن وقت‌ها هم می‌گفتم که همیشه نوبت توست، من نوبتی ندارم همه‌ی کارها با توست ولی به صورت ظاهر ببینیم، ما یک کاری می‌کنیم و می‌گوییم چنین کن و چنان کن، خودی قائل هستیم و خدایی و می‌گوییم این را درست کن، این حالا دیگر نوبت توست. درست است ما باید کار خود را بکنیم و درس را بخوانیم و سر جلسه‌ی امتحان هم برویم و بگوییم خدایا «حالا دیگر نوبت توست»، این است که دیگر ترسی در مؤمن نیست، می‌داند که همه‌ی این جریانات را خدا می‌داند و مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا^۲، برگی از درخت نمی‌افتد مگر اینکه خدا می‌داند. نه اینکه وقتی برگ افتاد نگاه می‌کند و می‌بیند، می‌داند یعنی در علم

۱. سوره اعراف، آیه ۴۹.

۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

اوست، همه‌ی اینها در علم اوست، بنابراین آمدن ما که معلوم شد و بودن ما هم جزء آن مسیری هستیم که باید باشیم، ولی توجّه کنید در آن مسیر چه وظیفه‌ای خداوند به ما محوّل کرده است؟ طبیعی‌دان‌ها (طبیعیون) می‌گویند خلقت زمین و آسمان به نحو تکاملی شده و تکاملی هست ولی چطوری؟ هیچ یک از مکاتبی که فعلاً هست نمی‌توانند آن را شرح دهند و نفهمیدند و هنوز به آن نرسیده‌اند، به هر جهت مسیری هست و ما در این مسیر هستیم، اگر بایستیم آب و سیل می‌آید و غرق می‌شویم و اگر بر خلاف مسیر شنا کنیم باز هم نمی‌توانیم به جایی برسیم، باید در همان مسیری که خداوند آفریده، حرکت کنیم. همان مسیری که از اراده‌ی ما خارج است و الاّ این مسیر را در اختیار ما قرار داده که چطوری زندگی کنیم، چطور حکومتی داشته باشیم و چطوری مردم به هم کمک کنند، اینها را در اختیار ما قرار داده، اینها را به خود ما سپرده، ما به عنوان خلیفه‌ی الهی این کار را می‌کنیم.

خداوند هدف به معنایی که ما می‌گوییم ندارد، هدف یعنی چه؟ وقتی می‌گوییم: هدف ما این است که به مگه برویم، هدف ما این است که به عتبات عالیات برویم، چون می‌خواهیم زیارت کنیم، هدف ما این است که برویم پاریس و لندن تا گردش کنیم، یعنی الان در آنجا نیستیم، الان در اینجا هستیم، هدف این است

که از اینجا حرکت کنیم و رو به آن هدف برویم خداوند هدف ندارد، برای اینکه حرکت ندارد، خداوند تغییر نمی‌کند، همه‌ی اینها داخل او است. مثل یک فیلم یا سی‌دی که نگاه می‌کنید تمام فیلمی که در سینما یا تلویزیون دیده‌اید در این سی‌دی هست، همه‌ی آن گردش اینجاست، تمام این گردش‌ها در آن سی‌دی که خداوند دارد، هست، تمام تغییرات و تمام گردش‌ها هست، در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَكُنِيَ أَعْرَفَ، من گنجی مخفی بودم، گنجی که شناخته نشده بودم، خواستم شناخته شوم، موجودات را خلق کردم تا شناخته شوم. البته اینها تشبیه است برای ما که در عالم محدود زندگی می‌کنیم و از لحاظ مکان محدود هستیم، همین قدر که بدن من هوا را در بر گرفته، در همین قدر مکان زندگی می‌کنیم از لحاظ زمان هم محدود هستیم، از لحاظ حواس پنجگانه که به ما داده محدود هستیم، همه‌ی محدودیت‌هایی که داریم. کسی که در این محدودیت‌هاست و غیر از آن را نمی‌تواند بفهمد، خداوند اینطور با او سخن می‌گوید. مثل آن داستانی که نقل است که هر کسی می‌خواست خدمت حضرت یوسف، کادویی بیاورد. یک نفر آینه‌ی خیلی شفافی آورد و گفت: بهتر از این ندیدم که به خود نگاه کنی! حالا خداوند هم خواست شناخته شود، خود نگاه آینه کرد.

فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ، خلق کردم این مخلوق را که شناخته شوم، جای دیگر دارد که ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱ خلق نکردم جن و انس را مگر برای اینکه فقط عبادت شوم، غالب مفسران می گویند: لِيَعْبُدُونِ ای لِيَعْرِفُونِ، منظور از عبادت، معرفت است. حالا فرق نمی کند، بندگی هم هدف خلقت است، خوب یا بد، هرگونه خواستیم تصوّر کنیم، هدف خدا را که نمی توانیم عوض کنیم، العیاذبالله، چیزی است که خدا آفریده، نه اینکه هر چه خدا آفریده بگوییم اکنون برای ما خوب است نه، اینکه خدا آفریده، خوب است. ممکن است مثلاً من آرتروز گردن دارم نمی توانم سمت بالا را نگاه کنم، این برای من خوب نیست و می گویم طبیعت چنین خواسته است اما اگر طبیعت را می بینم، یک کمی بالاتر را ببینم، خدا را می بینم، فرق نمی کند، این قانون طبیعت و گردش طبیعت را که نمی توانیم عوض کنیم، آن هست و می چرخد، آن قدری که می توانیم عوض می کنیم. گردش طبیعت این بود که ما از کره ی زمین تکان نخوریم ولی ما زحمت کشیدیم و موشک ساختیم و به کره ی ماه هم رفتیم، آنقدر را توانستیم ولی چیزهایی را نمی توانیم عوض کنیم مثلاً یکی از چیزهایی که نمی توانیم عوض کنیم وجود خود ماست که صددرصد نمی توانیم

آن را عوض کنیم، قسمت اعظم آن را قدرت داریم و می‌توانیم. بنابراین بدون هیچ نگرانی همین راهی که تا اینجا رفته‌ایم را ادامه بدهیم و شاد باشیم و شکر خدا کنیم که ما را هم آفرید. در فیلم‌های سینمایی کسانی هستند که به آنها هنرپیشه‌ی اصلی گفته می‌شود، عده‌ای هم سیاهی‌لشکر هستند، آخر سیاهی‌لشکرها را هم که همینطوری از خیابان بر نمی‌دارند بیاورند، بالاخره تجربیاتی در این باره دارند، منتها کمتر از هنرپیشه‌ی اصلی. ما هم باید شکر کنیم که خداوند ما را جزء همین سیاهی‌لشکر در این زندگی آورده است و دعا کنیم آنچه که فرموده انجام دهیم تا گردش فعلی ما خوب شود و بعد هم همینطور.

سؤال شده است که مذهب بزرگان چیست؟^۱

این سؤال هم از این بحث پیش می‌آید که می‌گویند «معروف کرخی»، سُنی بوده ولی ما می‌گوییم شیعه بوده؛ می‌گویند «شاه نعمت‌الله» سُنی بوده، ما می‌گوییم، شیعه بوده. اصلاً هیچ کدام نبودند، نه این بودند و نه آن، همه‌ی بزرگان «مسلمان واقعی» بودند یعنی هم شیعه بودند، هم سُنی، هم عارف بودند، هم مجتهد و هم همه چیز؛ مسلمان واقعی بودند. از مولوی پرسیدند که چه مذهبی داری؟ مولوی می‌گوید:

مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

خودش را می‌گوید. از مذهب‌ها جداست یعنی چه؟ یعنی نه

مسیحی، نه مسلمان و نه یهودی است؟ نه! یا جامی می‌گوید:

ای مغبچه دهر بده جام می‌ام

کآمد ز نزاع شیعه و سُنی قی‌ام

می‌گوید از نزاع شیعه و سُنی حالم بد می‌شود و از این دعوی

بی‌معنی حالت بالا آوردن به من دست می‌دهد.

ای مغبچه دهر بده جام می‌ام

کآمد ز نزاع شیعه و سُنی قی‌ام

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۷/۷/۱۳۸۷ ه. ش.

گویند که جامیا چه مذهب داری؟

صد شکر که سگ سُنی و خر شیعه نی‌ام

در بغداد او را خیلی کتک زدند که سُنی است. حالا بسیاری هم می‌گویند: جامی سُنی و با ما مخالف بوده است. جامی که زمان ما نبوده که بگوییم با ما مخالف بوده. مسلمان و یهودی و مسیحی و زرتشتی را دین می‌گفتند؛ دین اسلام، دین یهود... و مذهب در ذیل اینها بوده. در دوره‌ای در بغداد، اوائل دوران عباسی، پانصد نفر مجتهد وجود داشت؛ اگر یکی با دیگری اختلافی داشت و می‌دانست که فلان مجتهد نظرش با نظر او موافق است دست آن مجتهد را می‌گرفت می‌برد پیش مخالفش و می‌گفت: قضاوت کن. طرف مقابل می‌گفت: نه، این صحیح نیست. دست مجتهد دیگری را می‌گرفت می‌برد و او نظری مطابق میل او می‌داد. پانصد نفر مجتهد هر کدام یک حرفی می‌زدند. یکی از خلفای عباسی (باز خدا پدر او را بیامرزد) ما را از پانصد تا نجات داد؛ دید وضعیت بدی است بنابراین فشار آورد که کم شوند و منحصر به شش تا کردند. یکی همان مذاهب چهارتایی که حالا نیز وجود دارند، یکی طبری و یکی هم داوود (یک همچنین نامی) پول جمع کردند و به خلیفه دادند؛ اما شیعه‌ها این کار را نکردند، بنابراین اسم جعفری نیامد. آیا پول جمع می‌کردند به خلیفه‌ای

می‌دادند که او را غاصب می‌دانند تا او بگوید ما درست هستیم؟ نه! این که درست نیست. این شد که از همان زمان مذاهب شش تا شد، بعد کم‌کم مجتهدین که از بین رفتند، چهار تا ماند: حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی؛ این چهار مذهب که می‌گویند منظور این است. در همه‌ی کتب آن دوران نوشته شده که مثلاً فلان کس بر مذهب حنفی بود یا بر مذهب شافعی بود، این را مذهب می‌دانستند. مولوی هم همین را می‌گوید که من از این مذهب‌ها ندارم. حالا یا شنونده‌ی او طاقت نداشته که مولوی بگوید: من علوی هستم، یا هر چه بود، به این صورت نمی‌گوید. ولی می‌گوید: مذهب من از مذهب‌ها جداست. جامی چون در دوران بعد بود و در آن دوران قضیه آشکار بود، گفت که «صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نی‌ام» یعنی نه تعصّب احمقانه‌ی آنها را دارم و نه نفهمی شیعه‌ها را؛ و الا در کتاب خود اسامی دوازده امام را نوشته است. اصلاً نباید این مسأله‌ی شیعه و سنی را مطرح کنند، این آقایان که این مسأله را مطرح می‌کنند، بهانه‌گیری است و می‌خواهند اذیت کنند. یک وقت تلویزیون یک علی بهانه‌گیر نشان می‌داد که می‌گفت: چرا لنگه‌ی در باز است؟ چرا دم گربه دراز است؟ اینها همه بهانه‌گیری است، و الا کدام شیعه، حتی از همان خر شیعه که جامی گفته، این اشعار مثنوی را در مدح علی می‌گوید؟! خطاب به

علی می‌گوید:

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است

یا بگویم آنچه بر من تافته است^۱

یا بگو در این سیر بالا که رفتی چه یافتی، یا اجازه بده آنچه بر من تافته است بگویم. چه کسی می‌تواند این را بگوید؟ یک غیر شیعه و غیر عارف اصلاً نمی‌فهمد این شعر چیست.

یا می‌گوید تو ترازوی خدا هستی و خدا با تو مقایسه می‌کند که چه کسی جهنمی و چه کسی بهشتی است؛ همین که ما می‌گوییم. البته خیلی‌ها می‌گویند این خبر جعلی است و علی چنین چیزی نگفته که من بهشت و جهنم را تعیین می‌کنم.

تو ترازوی احد خو بوده‌ای

بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ای^۲

یعنی چه؟ یعنی هر چیزی را با تو می‌سنجند. مسأله‌ی مذهب مهم نیست، مذهب این بزرگان از این مذاهب جدا بوده است. یک مذهب خاصی داشته‌اند؛ مثلاً مستقیم به پیغمبر دسترسی داشته‌اند ولی باز هم بدانید که بهانه‌گیری‌ها تمام نمی‌شود، یک چیز دیگر در می‌آورند؛ مثل همان علی بهانه‌گیری که ما می‌گوییم.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۹۷.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

مجموعه شماره یک:

۸۰۰۰ تومان

(شامل ۱۳ جزوه)

مجموعه دو:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۵ جزوه)

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-	
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)		

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
شامل ۱۰ تومانی
(جزوه)

مجموعه هفده:
شامل ۱۰ تومانی
(جزوه)

	۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
	۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
	۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
	۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
	۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
	۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
	۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
	۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
	۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
مجموعه هجده:			
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۵۰۰ تومان
	۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
	۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
	۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
	۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	
	۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
	۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	
	۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	
	۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
	۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
مجموعه نوزده:			
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۵۰۰ تومان
	۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
	۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۵۰۰ تومان
	۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
	۱۲۴	درباره‌ی ذکر و فکر	۵۰۰ تومان

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)
	۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)
	۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)
	۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)
	۱۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)
۲۰۰ تومان	۱۳۰	درباره‌ی بیعت و تشرّف
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)
	۱۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)
	۱۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)
	۱۳۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)
	۱۳۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)
	۱۳۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)
	۱۳۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)
	۱۳۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)
	۱۳۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)
	-	-
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۴۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)
	۱۴۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)
	۱۴۲	
	۱۴۳	
	۱۴۴	پرسش و پاسخ
	۱۴۵	با گزیده‌هایی از بیانات
	۱۴۶	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده
	۱۴۷	(مجدوب علیشاه)
	۱۴۸	
	۱۴۹	

۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق (علیه السلام) (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا	۱۵۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا	۱۵۲
۵۰ تومان	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۵
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۶
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۷
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۸